



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۳۱	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۹ / ۲۴
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	فروع شروط وجوب زکات					
عنوان ۵	ادامه بحث در فروع مترتب بر استحباب زکات در مال صبی					
عنوان ۶	متولی اخراج زکات از مال صبی					

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

درآمد بحث

بحث در زکات در مال صبی بود که مرحوم صاحب عروه این مطلب را در متن چنین فرموده است:

«والمؤلَّى لإخراج الزكاة هو الولي، ومع غيبته يتولاه الحاكم الشرعي، ولو تعدد الولي جاز لكلّ منهم ذلك، ومن سبق نفذ عمله، ولو تشاحوا في الإخراج وعدمه، فُدّم من يريد الإخراج».

عبارت تا اینجا سه فرع داشت که بحثش را کردیم؛ آخر این عبارت باقی ماند که فرع چهارم ماست:

«ولو لم يؤدّ الولي إلى أن بلغ المؤلَّى عليه، فالظاهر ثبوت الاستحباب بالنسبة إليه»^۱.

حالا اگر ولی صبی، زکات مال صبی را در آنجا که زکات مال هست، مثل غلات و مثل مال التجاره، اگر ولی اخراج زکات نکرد تا صبی بالغ شد، حالا آیا بر صبی مستحب است برای او اخراج زکات آن سال هایی که نصاب بوده و حول هم بر مالش گذشته، اما ولی او زکاتش را نداده، ولو استحباباً. حالا آیا این استحباب برای خود صبی ثابت است؟ که بگوییم حالا که تو بالغ شده ای، آن مستحبی را که ولی انجام نداد، بگوییم صبی خودش انجام دهد.

پس متن این است: «ولو لم يعد الولي، الى ان بلغ المؤلَّى عليه فالظاهر ثبوت الاستحباب بالنسبة اليه». اگر ولی در زمان ما قبل بلوغ صبی زکات مال صبی را از آنچه زکات به آن تعلق می گرفته، مثل غلات صبی، مثل مال التجاره صبی، اگر اخراج زکات نکرد، آیا صبی بعد از بلوغش می تواند به مستحب عمل کند؟ آیا مستحب همچنان پا برجاست؟ اینجا ما سه فرع داریم؛ یعنی خود همین فرع به سه فرع یا فرض تقسیم می شود. این فرع رابع سه فرض دارد:

۱. العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج ۲، ص ۲۶۵.

فرض اول: اینکه ما قائل بشویم که وجوب زکات و همچنین استحباب زکات تنها حکم تکلیفی نیست، هم حکم تکلیفی است و هم حکم وضعی. یعنی در مال غنی، حصه‌ای از مال غنی می‌شود حق الزکات فقیر یا حق الزکات مستحق به طور مطلق. حق مستحق می‌رود در مال غنی و به اندازه حصّة الزکات، این می‌شود متعلق حق مستحق. حتی اگر این استحباب داشته باشد، یعنی واجب نباشد. یعنی تعلق حق، اگر وجوبی بود، می‌شود تعلق حق وجوبی. اگر اخراج زکات واجب بود بر غنی، در آنجایی که واجب است، این تعلق حق می‌شود تعلق حق وجوبی، یا تعلق حق واجب. اگر اخراج زکات بر غنی استحبابی بود، مثل همین مال صبی که اخراج زکات از مال صبی گفتیم استحبابی است، این تعلق حق هم استحبابی است. منتها تنها استحباب پرداخت زکات نیست، حقی هم در خود مال غنی، یعنی در همان حصّة الزکات، یک متعلق حقی برای مستحق زکات می‌شود و متعلق حق می‌شود. لذا وجوب زکات هم وجوب وضعی است و هم وجوب تکلیفی.

وجوب وضعی است؛ چون این حق یک حالتی است که ثابت می‌شود در مال غنی و هم تکلیفی است چون یترب علیه یا لازمه وجوب اخراج زکات یا استحباب اخراج زکات. بنابراین اگر ما گفتیم این استحباب اخراج زکات، اینجا استحباب علی نحو الاستحباب الفعل است؛ گاهی استحباب، استحباب فعل است. گاهی استحباب، استحباب نتیجه است؛ یعنی استحباب به لحاظ نتیجه الفعل است. یعنی این حقی که در مال غنی ثابت می‌شود به این معنی است که بر غنی وجوباً یا استحباباً، این معنی بر آن بار می‌شود که باید مال زکاتی را اخراج کند. حصّة الزکاتی را اخراج کند. این وجوب فعل است ولو اینکه اگر پرداخت نکند، در عوض آن را افزاز کند، مثلاً اگر پرداخت نکرد، باید حصّة فقیر و مستحق را در مال خودش جدا و افزاز کند. این معنی این است که حالا آنجا که زکات واجب است، وجوب است و آنجایی که استحبابی است مستحب است. این معنی این است که تعلق حق مستحق به این مال، تعلق حق علی نحو وجوب یا استحباب الفعل است. نه اینکه در خود مال غنی این حق ثابت بشود. بله، حق به مال، تعلق گرفته منتها به معنی این است که باید این حق را پرداخت کند. اگر پرداخت واجب بود، فعل بر او واجب است. یا اگر استحبابی بود، مستحب است که این حق را به فقیر بدهد. خب، اگر این گونه بود، اگر ولیّ نه خود زکات را پرداخت کرد، نه افزاز کرد؛ یعنی این حصّه از زکات را نه پرداخت کرد به فقیر، ولو استحباباً و نه جدا کرد. اگر جدا کرده بود؛ یعنی در چنین فرضی اگر جدا کرده، اما هنوز به فقیر نپرداخته، شکی در این نیست که اگر این مال افزاز شده ماند، تا که صبی بالغ شد، همان استحبابی که برای ولیّ بود، اینجا این استحباب برای صبی هم خواهد بود؛ چون مقتضی موجود است و مانع مفقود. تعلق حق استحبابی به این مال شده، چیزی هم که این استحباب را زائل کند وجود ندارد. بنابراین بر صبی مستحب است که این را بدهد، می‌تواند هم ندهد چون استحبابی است؛ ولی مانعی از ثبوت استحباب هم وجود ندارد. اصل ثبوت استحباب اخراج حاصل است، مال هم افزاز شده است، مقتضی موجود است و مانع مفقود. اگر افزاز نکرده است، بر ولیّ اخراج این مال مستحب بود. اخراج این حصّه از زکات مستحب است تا صبی بالغ شد. اینجا نمی‌شود گفت که استحباب اخراج برای صبی ثابت است؛ چون آن کسی که استحباب اخراج را باید انجام می‌داد، ولیّ بود. ولیّ هم ولایتش منتفی است، ولایتش تمام شده و دیگر صبی بالغ شده است. برای خود صبی هم دلیلی بر ثبوت استحباب زکات در مالش نیست. صبی که الآن بالغ شده، آن دلیلی که می‌گفت مستحب اخراج مال الصبی مادام صبیّاً بود و حال آنکه این مال دیگر مال الصبی نیست؛ پس دلیل که شامل اخراج زکات از مال صبی بر خود صبی که الآن دیگر صبی نیست شامل این مورد

نمی‌شود. هیچ دلیلی بر استحباب اخراج آن زکات مستحب زمان ما قبل البلوغ وجود ندارد. ولی باید این کار را استحباباً می‌کرد که البته نکرد، زمانش تمام شد. دیگر بعد از بلوغ، ولی، ولی نخواهد بود تا بخواهد عمل به استحباب اخراج زکات کند. چون ولایت به آن معنا را ندارد. این نسبت به فرض اول.

فرض دوم: این که نه، بگوییم این استحباب زکات در مال صبی علی نحو نتیجه الفعل است. یعنی چه؟ یعنی اصلاً یک حقی الآن در مال صبی برای فقیر یا برای مستحق حق، خارجاً ثابت است. حق، فقط حق اخراج نیست. حق، فعل نیست که فعل الاخراج باشد. یک حقی است که ثابت در مال صبی است. اگر این حق، حقی است که ثابت در مال صبی است و لو استحباباً، خوب الآن صبی بالغ شده، آن حقی که ثابت است در مال صبی، مقتضی که موجود بود، یعنی وُجِدَ و ثبت. الآن چیزی هست که رافع این حق باشد؟ این چیزی که رفع کند این حق را الآن پیش نیامده. موجب زوال این حق چیست؟ چیزی که سبب زوال چنین حقی باشد برای مستحق زکات پیش نیامده است. لذا همان استحبابی که در زمان ما قبل بلوغ ثابت بود بر مال - بحث اینجا مال است و حق، حق مالی است - بخشی از این مال يستحب اعطائه للفقير. ما قبل بلوغ این معنا ثابت شد که بخشی از این مال که حصّة الزکات است، يستحب اعطائها للفقير. الآن که این صبی بالغ شده است. آن «يستحب إعطائها للفقير» دلیلی بر زوالش نیست. این هم گفته نشود که اینجا موضوع عوض شده است. قبلاً صبی بود، حالا شده غیر صبی، حالا شده بالغ. نه، چون اصلاً این موضوع تکلیف نبوده. اینجا موضوع خود مال است. یعنی حق رفته روی خود مال. کار ندارد که چه کسی اخراجش می‌کند! کاری ندارد که وصی یا صبی اخراجش می‌کند. اینجا خود مال، حق فقیر به آن تعلیق گرفته است. حالا آن وقتی که صبی ولی داشت، خب باید ولی این کار را می‌کرد. آنجا که ولی ندارد، چون خودش بالغ شده هم باید او این کار را بکند. لذا بنا بر اینکه این استحقاق، استحقاق علی نحو نتیجه الفعل باشد، باید قائل شد به اینکه این استحباب اخراج از مال صبی همچنان ثابت است.

پرسشگر: ...

معظم له: نه، حق ممکن است استحبابی باشد یعنی حق علی نحو الاستحباب باشد نه حق علی نحو الزام. گاهی حقی، حق الزامی است و گاهی غیر الزامی. فرض کنید که حق مؤمن بر مؤمن، خیلی از حقوقی که مؤمن بر مؤمن دارد، حقوق استحبابی است، حقوق واجبه نیست. مثلاً حق ابتداء به سلام، بله، حق دارد، به هر حال بعضی از حقوق، حقوق واجبه است و بعضی حقوق واجبه نیست. حق است اما حق واجب نیست. منافاتی ندارد بین اینکه حق، حق باشد ولی حق، حق استحبابی باشد، حق وجوبی نباشد، این هم از فرض دوم.

بنابراین فرمایش مرحوم صاحب عروه که می‌فرماید: «و لو لم يؤدّ الولي إلى أن بلغ المولى عليه، فالظاهر ثبوت الاستحباب بالنسبة إليه»، این بنا بر این فرض قابل توجیه است؛ یعنی ما قائل بشویم به اینکه این استحباب پرداخت زکات از مال صبی، علی نحو ثبوت این حق استحباب در مال صبی بوده و کار به مُخْرَج نداشته که علی من یجب الاخراج یا علی من يستحب الاخراج. نه، یک حق استحبابی در مال صبی ثابت شده. حالا صبی بالغ شده است. خب آن حق استحبابی هنوز هست. عامل و سببی که موجب زوال آن حق بشود پیش نیامده است و لذا يستحب له الإخراج. اما اگر این حقی که از فقیر به مال صبی تعلق گرفته حق علی نحو وجوب الفعل باشد، یا علی نحو استحباب الفعل باشد. این استحباب

بر ولیّ ثابت بود اما الآن ولیّ، ولیّ نیست چرا که صبی بالغ شده است. دلیلی بر ثبوت این استحباب بر صبی بعد از بلوغ یعنی بر این بالغ فعلی دلیلی بر ثبوت این استحباب بر او نیست.

فرض سوم: این است که اصلاً قائل بشویم به اینکه این ثبوت الاستحباب اصلاً تکلیفی محض است، نه به عنوان حق فی المال. این از حقوق اموالی نیست، ثابت در مال نیست، از حقوق الأموال نیست؛ بلکه حکم تکلیفی بوده است. حکم تکلیفی بر ولیّ بوده که يستحب للولیّ اخراج الزکات من مال الصبی به عنوان یک حکم تکلیفی محض. خب اگر این چنین قائل شدیم، الآن ولیّ که دیگر ولایتش منتفی شده است. الآن ما صبی داریم که بالغ شده، خودش می تواند برای خودش تصمیم بگیرد. در این مرحله ما دلیلی بر ثبوت حکم تکلیفی استحباب الاخراج برای این بالغ نداریم. لا دلیل علی استحباب اخراج زکات المال که مربوط به سنین قبل از بلوغ بوده، و این استحباب قبلاً در مالش بوده، آن هم برای ولیّ. الآن که ولیّ نیست و ولایتش به پایان رسیده چون صبی بالغ شده است. دلیلی که اثبات کند استحباب اخراج زکات سال های قبل را در حال حاضر بر صبی، وجود ندارد. بلکه می شود گفت که مؤید هم دارد. مؤیدش همان روایاتی است که در این باره آمده که اگر صبی بالغ شد، زکات واجب سال های ماقبل بلوغش بر او ثابت نیست. خب اگر زکات واجب بر او ثابت نیست به طور کلی، دلیلی بر ثبوت استحبابش هم نیست. دلیلی بر مطلوب استحبابش هم نیست. اگر بود، جا داشت در آن روایتی که وقتی می گوید زکاتی ندارد، مثلاً اشاره می شد به اینکه خب اینجا گرچه زکات واجب نیست، اما زکات استحبابی در مالش ثابت است.

به هر حال. انتهینا از این فرع رابع این مقطع از کلام صاحب عروه که فرمود: «ولو لم يؤدّ الولي إلى أن بلغ المولى عليه، فالظاهر ثبوت الاستحباب بالنسبة إليه». ما این نظر را تأیید می کنیم. منتها گفتیم که این نظر که تأیید می شود بنابر آن مبناست که ما اولاً قائل بشویم که ثبوت زکات، حکم وضعی هم هست و تنها حکم تکلیفی محض نیست. و دیگر اینکه حکم وضعی هم که هست، علی نحو ثبوت حق در مال است. نه علی نحو ثبوت استحباب اخراج الحق من المال؛ یعنی علی نحو استحباب الفعل نیست؛ بلکه علی نحو استحباب النتيجة است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين